فهرست

[اشاره 1](#_Toc28760022)

[دلیل دوم قبح تجری 1](#_Toc28760023)

[ملاحظه اول: 3](#_Toc28760024)

[ملاحظه دوم: 5](#_Toc28760025)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / ادله عقلی تجری

# اشاره

در بحث تجری مقام اول حرمت شرعی بود که ادله متعددی بر آن اقامه شد که گفته شد و پاسخ داده شد و نهایتاً در مقام اول به حرمت شرعی تجری نرسیدیم که روایاتی داشت و بر اساس آن گفتیم عقاب نیست حرمت هم نیست؛ اما مقام دوم که شاید مناسب بود مقام اول قرار می­گرفت البته در بحوث در تقریرات شهید صدر مقام اول قرار گرفته ولی در مباحث آقای حائری مثل ما تنظیم شده یعنی بحث عقلی در مقام دوم قرار گرفته.

مقام دوم این بود که از نگاه عقل قبل از اینکه به شرع برسیم عقل چه حکمی در باب تجری می­دهد و عقل در باب تجری حکم به قبح منجزی دارد یا ندارد؟

در اینجا وجه اول برای قبح عقلی تجری هتک بود که غالباً پاسخ داده بودند و ما هم استدلال و پاسخی را که داده بودند متعرض شدیم و نقل کردیم.

# دلیل دوم قبح تجری

 دلیل دوم برای حکم عقل به قبح تجری این بود که از مرحوم شهید صدر نقل شده بود و بیان ایشان سطحی و در لایه رویی نبود بلکه ایشان منتقل شده بودند به یک بحث بنیادی‌تری در باب رابطه‌ انسان­ها با خداوند و رابطه انسان­ها با مولای حقیقی و اینکه مبنای این چیست و حکم عقل بر اساس آن رابطه‌ حقیقی چیست ایشان آمده بودند در این سطح و این فرمایش ایشان در واقع یک تغییری در جو کلان و پارادایم کلی اصولی است که در بین اصولیین ما اشتهار داشته و این فرمایش را ایشان در چند جای اصول بیان کردند یکی در باب برائت عقلی است؛ که ایشان برائت عقلی را کنار گذاشتند و بر اساس حق‌الطاعه مولای حقیقی گفته‌اند عقل می‌گوید باید احتیاط کرد، حتی آنجا که شما حکم را نمی­دانید و علم تفصیلی و اجمالی هم ندارید و احتمال بدوی می­دهید این امر واجب یا حرام باشد عقل می‌گوید باید رعایت بکنید. البته مادامی که نقل تقیید نزند. درحالی‌که اصولیین قائل به قبح عقاب بلابیان بودند. می­گفتند وقتی شما شبهه تحریمی داری چه وجوبی و چه تحریمی و علم تفصیلی یا اجمالی نداری، عقاب بلا بیان قبیح است. حق‌الطاعه مقابل قبح عقاب بلا بیان است. حق‌الطاعه مخالف قبح عقاب بلا بیان است. البته حق‌الطاعه را هم شرع می­تواند تقیید بزند و بگوید رفع ما لایعلمون. تفاوت این دو در ریزه‌کاری‌های اصولی معلوم می­شود؛ زیرا جاهایی دلیل شرعی برائت اطلاق ندارد، روی مبنای اصولیون به برائت عقلی تمسک می­شود، ولی طبق مبنای شهید صدر عقل می‌گوید احتیاط. ثمره دارد هرچند زیاد نیست. این بحث را ایشان آنجا مطرح کرده‌اند.

یکی از جاهایی که این مبنا خودش را نشان داده در بحث تجری است. موارد دیگری هم ایشان حق‌الطاعه را آورده‌اند. یکی برائت است یکی تجری.

 البته ما بیان ایشان را کمی غنی‌سازی کردیم و در لایه عمیق‌تری بردیم و عرض کردیم عقل می‌گوید با چه وجه و دلیلی باید سخن مولا را رعایت کنی؟ دو وجه اساسی است:

1. مصالح و مفاسد گریبان شما را می­گیرد و حق مولا یعنی همان مصالح و مفاسد. البته مصالح و مفاسدی که وصول پیدا کند و الا تنجز پیدا نمی­کند.
2. حق مولا یعنی رعایت احترام حداکثری مولا که تابعی از این نیست که در واقع چیست بلکه تابع احوال روان‌شناختی شماست. تابع علم و دانش و بینش روان‌شناختی شماست. اگر تصورت این بود که اینجا مولا سخنی دارد باید او را رعایت کرد. لذا تجری هم قبیح می­شود. پس اطاعت واجب است نه از باب مصالح و مفاسد بلکه از راه احترام حق مولا که تولیدکننده حق حداکثری مولاست و شامل جایی که تجری می­کند هم هست. این تغییر معادله کلام علم اصول است.

سؤال: نتیجه‌اش این می­شود که فعل متجری به قبیح می­شود.

جواب: بله فعل قبیح است زیرا با فعل حق احترام را زیر پا گذاشتی. این قبح تابع این نیست که مفسده باشد یا نباشد همین‌که با شرب آن مایع حرمت مولا زیر پا گذاشته شد قبیح است ولو خمر هم نباشد.

ما در برابر دیدگاه کلان ایشان گفتیم چند ملاحظه داریم.

## ملاحظه اول:

ملاحظه اول این بود که بر فرض اینکه ما این حق احترام با این معنای حداکثری که شما گفتید که در تجری هم وجود دارد اگر این حق احترام را بپذیریم آیا این حق احترام مطلق غیر قابل‌تغییر است یا قابل‌تغییر است؟ شبیه این دو صورت در آن مبحث ظلم و تأدیب است که در اصول فقه هم بود. بعضی اعمال است که نسبتش با قبح عقلی نسبت علیت تامه است و نمی­تواند او را تغییر دهد مثل قبح ظلم، اما برخی افعال قبحش اقتضائی است مثل ضرب فرزند و غیر قبیح است ولی اقتضائاً در حال عادی قبیح است ولی اگر در شرایطی ضرب للتادیب شد قبحش از بین می­رود. حال حق احترامی که اینجا گفته شده است لازم است و عدم توجه به آن قبیح است در حد علیت تامه است که تغییر نمی­کند یا این‌طور نیست؟

به نظر می­رسد قابل‌تغییر است و ممکن است خود مولا این را تغییر بدهد و خود شهید صدر هم در برائت شرعیه این را قبول کرد و می‌گوید عقل قائل به احتیاط عقلی است اما به شارع این اجازه را می­دهد که این حکم عقل را تغییر دهد و شارع اگر تنازل کرد و گفت لازم نیست احتیاط کنی دیگر عقل حکم به قبح نمی­کند. این سخن شارع قبح را تغییر می­دهد. البته یادم مرحوم شهید صدر می­گویند برائت شرعیه که آمد قبح نیست یا اینکه شارع می‌گوید حکم نیست و عقاب من نمی­کنم ولی قبح هست. ما می­گوییم قبح تغییر می­کند زیرا قبح امر مشروط است؛ بنابراین حق احترام را ما قبول داریم ولی می­گوییم این حق احترام مشروط و مقید و محدود است. حق احترام مشروط به این است که تنازلی از ناحیه مولا نباشد. یا به‌عبارت‌دیگر این حق احترام برای مولایی است که روی حدود اولیه مولویت می­خواهد عمل کند. مولای سخت‌گیر یا مولایی که سهل گیر نیست؛ اما اگر مولا خودش بنا بر تسهیلی گذاشت این تسهیل مولا حق احترام را برمی‌دارد و پایین می‌آورد و قبح را برمی‌دارد.

سؤال: اینجا یعنی مولا اجازه می­دهد اگر اجازه داد قبحی نیست.

جواب: ما می­گوییم دیگر قبح نیست ولی شهید صدر نمی­دانم چه می‌گوید.

این عرضی است که می­گوییم قبح عقلی مشروط است و اینجا تمام می­شود. از طرف دیگر نکته دقیق دیگری بر این بیفزایید. آن اینکه تنازع مولا گاهی با لفظ و تعبیر و روایتی است که وارد شده و می‌گوید من تنازل کردم مثل برائت شرعیه. رفع ما لا یعلمون می‌گوید امتناناً من درگذشتم هرچند عقلت بگوید احتیاط بکن؛ اما گاهی هم هست که ما این تنازل را با دلیل خاص استفاده نمی­کنیم بلکه از روح شریعت به دست می­آوریم می­گوییم شریعت سمحه سهله است و دیدن روح آیات و روایات و اینکه لا حرج فی الدین و امثال این­ها ما را به نقطه کلی می‌رساند که مولا با ما در مقام مولای حقیقی با آن سخت‌گیری برخورد نمی­کند. بلکه مدار همان موالی متعارف است. ولو اینکه حسن آن احتیاط جای خودش محفوظ است. احترام حداکثری حسن دارد ولی الزامش را با مجموعه ادله می­فهمیم وجود ندارد. در رساله حقوق امام سجاد می‌گوید اما حق الله الاکبر این است که ایمان و اخلاص داشته باشد و نیامده حق الله الاکبر این است که حداکثری را شما رعایت کنید. این‌طور چیزی نیست. علاوه بر اینکه در روایاتی که ما داشتیم لم تکتب علیه سیئه. آن­ها می­گفت خدا تنازل کرده و نمی­خواهد عقاب کند. عقل همین‌که این فضا را می­بیند می‌گوید من قائل به قبح نیستم. بله حسن احترام حداکثری را این­ها قبول دارند. لذا ما قائل به کراهت شدیده تجری هستیم آن روایات را هم باید درست کنیم که منافی با کراهت نداشته باشد ولی می­گوییم قبح جدی دارد اما الزام ندارد.

پس علی‌الاصول این حق احترامی حداکثری را در رابطه با یک شاخص با مولای حقیقی قبول داریم اما مشروط می­دانیم و در مورد خدا ظاهراً تنازلی از این امر این شکلی دارد.

سؤال: آیا می­شود این را نوعی مصلحت سلوکی بدانیم…

جواب: انقیاد در اینجا به مصلحت سلوکیه شباهت دارد اما عین آن نیست.

سؤال: این مطلب از حالت عقلی محض خارج می­شود و از روایات کمک می‌گیرد.

جواب: بله ولی ما به حدیث خاص اکتفا نمی­کنیم می­گوییم مجموعه مذاق شرع این است. عقل را مشروط می­دانیم تا اینجا می­گوییم عقل حکم اولیه‌ای دارد اما مشروط است.

سؤال: اقتضای اولیه اینکه عقل به خالقیت نگاه می­کند.

جواب: بله صریح حرف ماست. لذا کلام شهید صدر را باطل نمی­دانیم بلکه ملاحظاتی داریم و آن را محدود و مشروط می­دانیم.

سؤال حدودش از کجا می­آید؟ از خود عقل؟

جواب: از عقل سؤال می­کنیم اگر این حق حداکثری را کسی زیر پا بگذارد قبیح است؟ می‌گوید بله می­گوییم اگر خود مولا کوتاه بیاید بازهم قبیح به معنای ذم الزامی است؟ می‌گوید نه.

سؤال:...

جواب: عرض کردم دو فرق با برائت شرعی و حق‌الطاعه دارد.

1. در حق‌الطاعه در همان موردی که عقل حکم می­کرد شرع گفت «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُون»‏.[[1]](#footnote-1) ما مذاق شرع را می­گوییم می­خواهیم بگوییم کلیت آن حرف اینجا نیست.
2. ممکن است شهید صدر آنجا بگوید عقل هنوز حکم به قبح می­کند اما مولا عقاب نمی­کند اما ما می­گوییم حکم به قبح دیگر نیست.

این از مباحث مهم عصر ماست و پارادایمی که سخت‌گیری مولای حقیقی را شهید صدر می‌آورد در خیلی چیزها تأثیر می­گذارد ما می­گوییم این نیست بلکه عقل هم خودش پایین می­آید. این ملاحظه اول ماست که بحث مهمی هم بود و در طیف وسیعی از مباحث مؤثر است.

سؤال: خروجی این است که فعل متجری به عقلا قبیح نیست اما نیتش چی؟

جواب: می­رسیم.

## ملاحظه دوم:

اینکه کسی بگوید میان این دو ملاک حکم عقل به اطاعت مولا و قبح تخلف فقط احترام مولاست این گویا شما پرونده مصالح و مفاسد را بسته‌اید یا به حداقل رسانده‌اید. این هم مقداری خلاف آن فهمی است که ما از شریعت و تبعیت احکام للمصالح و المفاسد داریم. به نظر می­آید که رعایت مصالح و مفاسدی که مدنظر شارع است خودش وجهی دارد و فلسفه‌ای دارد و تخلف از آن مصالح و مفاسد یعنی تفویت مصلحت و ارتکاب مفسده خودش جایگاهی در رابطه عبد و مولا دارد. اینکه شما تمام فلسفه اطاعت و عصیان در روابط عبد و مولا را در مدار احترام قرار دهی و وزن مصالح و مفاسد را هم بسیار کاهش دهی یعنی وقتی او مصلحت و مفسده‌ای گفت می­گوییم باید او را رعایت کرد از حیث حرمتی که باید برای مولا قائل بود نه از حیث اینکه در ذات فعل مصلحت مفسده وجود دارد این­ها طرق به این است که حرمت مولا حفظ شود. این هم مقداری بعید است و به نظر می­آید که رعایت مصالح و مفاسدی که مولا تأکید دارد با قطع‌نظر از احترام مولا خودش ارزش و جایگاه دارد. اینکه مصالح و مفاسد مدنظر مولا رعایت شود با قطع‌نظر از اینکه احترام مولا لازم باشد یا نه. ظاهر کلام شهید صدر این است که همه آن­ها وجهی است که مصداق احترام بکند تا عقل بگوید رعایت بکن.

ممکن است کسی بگوید ما دو ملاک برای احترام مولا داریم نه یک ملاک. یک ملاک این است که احترام او رعایت شود یکی هم این است که آن اغراض مقصوده او رعایت شود. بین این دو عموم خصوص من وجه است و از هم جدا می­شود. در تجری اغراض مولا را از دست نداده اما خلاف احترام عمل کرده ممکن است بگوییم در این ماده اجتماع قانون حق احترام می‌گوید اینجا هم خلاف کردی از طرف دیگر ماده افتراقی دارد که جایی که تفویت مصلحت می­کند و غرض مولا را از دست می­دهد ولو به دلایلی نمی­شود گفت احترامش را رعایت نکرد. طبق نظر شما خلاف غرض مفسده‌ای در آن نیست الا اینکه مقابل مولا ایستادگی کردی. آیا درست است؟ بعید است. به ذهن می­آید دو ملاک اینجا وجود دارد. عقل می‌گوید حرمت را باید نگه‌ داری به‌گونه‌ای که اگر تجری هم می­کند می‌گوید قبیح انجام دادی (طبق نظر شهید صدر) اما اگر این بحث احترام نداشته باشیم ولی مولا مصالح و مفاسدی دارد به‌خصوص اینکه این اغراض و مصالح و مفاسد به خودتان برمی­گردد **﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها﴾[[2]](#footnote-2)** من نکردم خلق تا سودی کنم؛ یعنی من نکردم امر و نهی تا سودی کنم. نه خلق تکوینی برای سود بود نه امر و نهی تشریعی. اینجا مصالح و مفاسدی است که به خود عقل برمی­گردد به نظر می­آید با قطع‌نظر از احترام در خود این­ها حسن اطاعت و قبح معصیت است به خودتان برمی­گردد. فرض محال کنیم حرمت خدا را هم زیر پا بگذاریم اشکال ندارد ولی بازهم خودت به عذاب جاویدان می­رسی. این معادله را در شرع نمی­شود کنار گذاشت. پس اگر توجه کنید که در اوامر و نواهی شارع ارشاد به مصالح و مفاسد واقعی است، طبق تعبیر متکلمین الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه یعنی خدا کمکت می­کند همان که مصلحت و مفسده توست به آن برسی خدا ارشاد کرده و الا مولای عادی نیست که بهره‌ای ببرد حتی از غرض قرب الی الله خدا سودی نمی­برد بهشت و جهنم هم همین است. این­ها واقعیاتی است که در معارف ماست و می‌گوید رعایت احکام در واقع رعایت خودتان است تعجب است که شهید صدر توجه نکرده‌اند. اگر شرعی در کار نبود آیا من خودم را در آتش می­انداختم؟ خیر عقل می­گفت قبیح است. ضرر محتمل را عقل می‌گوید اجتناب کن چه برسد به ضرر مقطوع. این­ها مصلحت و مفسده واقعی و حسن و قبح عقلی واقعی دارد با قطع‌نظر از اینکه احترامی در کار باشد. برمی­گردد به احترام به خودش که همان حفظ النفس است.

1. کل احکام شرعی هم تابع مصالح و مفاسد است.
2. مصلحت مفسده هم به خود شخص برمی­گردد و شارع هم فقط مرشد کلی است. در خود این­ها هم ملاک حسن و قبح دارد.

پس ملاک دیگری وجود دارد که غیر احترام مولاست.

1. . وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 369. [↑](#footnote-ref-1)
2. . اسراء، 7. [↑](#footnote-ref-2)